

زمانه تطبیع؛

جامعه‌شناسی عربی عادی‌سازی با دشمن دیرین

علیرضا زارعی<sup>1</sup>

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال بیست و دوم، شماره 1، پیاپی 85، بهار 1400؛ صفحات 162 - 141

تاریخ پذیرش نهایی: 1400/02/31

تاریخ دریافت: 1400/02/15

چکیده

مسئله عادی‌سازی روابط با صهیونیست‌ها ابعاد سیاسی، اقتصادی و جامعه‌شناختی در داخل جوامع عربی دارد. اگرچه این روند با فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی افزایش یافته، اما آنچه بیش از همه برجسته است، وضعیت جوامع عربی در واکنش به این عادی‌سازی است. شاید همین وضعیت جامعه‌شناختی بیش از مؤلفه‌های دیگر، دولت‌های عربی را مستعد توسعه روابط خود با صهیونیست‌ها کرده است. البته این وضعیت متأثر از وضعیت ساختار جامعه مدنی، ارتباط دولت با جامعه مدنی و توده مردم، فرهنگ سیاسی انفعالی- تبعی نسبت به حاکمان را در این جوامع برجسته کرده است.

این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و خارجی به دنبال پاسخ به این سؤال است که دلایل عدم واکنش مناسب افکار عمومی جوامع عربی به عادی‌سازی روابط برخی دولت‌های عربی با رژیم صهیونیستی چیست؟

واژگان کلیدی

عادی‌سازی روابط، افکار عمومی، جوامع عربی، دولت‌های عربی و رژیم صهیونیستی

در دکترین امنیتی رژیم صهیونیستی از سال ۱۹۴۸ تاکنون «پیرامون» همواره به عنوان تهدید اصلی این رژیم در نظر شده است. از زمان تشکیل رژیم صهیونیستی، فلسطین همواره محور بحران بین این رژیم و کشورهای اسلامی بوده است. در دکترین امنیتی بن‌گورین توجه به مقابله با تهدیدهای پیرامون یا همان کشورهای عرب، اغلب جنبه نظامی داشت و اسرائیل ضمن تنش با این کشورها، به توسعه روابط با غرب و تلاش برای حضور کشورهای غربی برای تضمین امنیت خود می‌پرداخت. رژیم صهیونیستی، جز تجاوزهای مکرر به نوار غزه، تاکنون حدود هفت جنگ با پیرامون داشته است. سال ۱۹۷۸ برای این رژیم و کشورهای عربی یک نقطه عطف بوده است؛ زیرا در این سال رژیم صهیونیستی گام اول بهبود روابط با اعراب را آغاز کرد، اما وقوع انقلاب اسلامی در ایران سبب شد که حامی اصلی منطقه‌ای خود را از دست بدهد. با این حال تا بهار عربی سال ۲۰۱۰، این رژیم در چارچوب یک مثلث منطقه‌ای قرار داشت که یک ضلع آن، خود رژیم بود و دو ضلع دیگر محافظه‌کاران عرب و محور مقاومت بودند. پس از بهار عربی، رژیم صهیونیستی سعی کرد با ایجاد اتحاد راهبردی با اعراب در قالب برجسته‌سازی تهدید ایران، عادی‌سازی روابط خود با اعراب را با حمایت عربستان به اوج برساند.

«دکترین پیرامونی» بن‌گورین هسته اصلی سیاست خارجی رژیم صهیونیستی در غرب آسیا با هدف اتحاد با کشورهای منطقه و نقش‌آفرینی در بحران‌ها و مدیریت بحران‌های منطقه است. این نقش‌آفرینی در دو محور فرقه‌گرایی در برخی کشورهای منطقه و عادی‌سازی روابط با برخی دیگر از کشورهای منطقه دنبال شده است. از آنجا که سیاست فرقه‌گرایانه و حمایت از قومیت‌های ناراضی به تفرق بیشتر از این رژیم در پیرامون خود منجر شد، سیاست‌مداران صهیونیست بر مسئله عادی‌سازی روابط متمرکز شدند. مسئله عادی‌سازی روابط با صهیونیست‌ها ابعاد سیاسی، اقتصادی و جامعه‌شناختی در داخل جوامع عربی دارد. اگرچه این روند با فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی افزایش یافته، اما آنچه بیش از همه برجسته است، وضعیت جوامع عربی در واکنش به این عادی‌سازی است. شاید همین وضعیت جامعه‌شناختی بیش از مؤلفه‌های دیگر، دولت‌های عربی را مستعد توسعه روابط خود با صهیونیست‌ها کرده است. البته این وضعیت متأثر از وضعیت ساختار جامعه مدنی، ارتباط دولت با جامعه مدنی و توده مردم، فرهنگ سیاسی انفعالی - تبعی نسبت به حاکمان را در این جوامع برجسته کرده است.

این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و خارجی به دنبال پاسخ به این سؤال است که دلایل عدم واکنش مناسب افکار عمومی جوامع عربی به عادی‌سازی روابط برخی دولت‌های عربی با رژیم صهیونیستی چیست؟

نقش جوامع داخلی در عادی‌سازی روابط دولت‌های عربی با رژیم صهیونیستی

جوامع داخلی عربی مهم‌ترین نقش را در عدم واکنش در برابر جریان عادی‌سازی دارد. در ارتباط با این مؤلفه، دو دیدگاه را می‌توان طرح کرد. دولت‌های عرب به‌واسطه تسلط بر رسانه‌ها و نفوذ در بدنه جامعه توانسته‌اند جای دوست و دشمن را عوض و افکار عمومی جامعه را مجاب کنند که اکنون نه صهیونیست‌ها، بلکه ایران با راهبرد خیابان عربی و ابزار قرار دادن محور مقاومت، دشمن اصلی جوامع عربی است. این دیدگاه در عربستان و امارات و بین مقامات مصری مورد توجه است. دیدگاه دوم متمرکز بر مشکلات داخلی جوامع عربی در برابر دولت‌های حاکم است. تداوم ساختارهای اقتدارگرایی متصلب، ساختارهای اقتصادی ضعیف، وضعیت جامعه‌شناختی این جوامع و مؤلفه‌های روان‌شناختی همه در واکنش نشان دادن جوامع عربی نسبت به عادی‌سازی مهم است.

در ارتباط با دیدگاه نخست، در چند دهه اخیر، دولت‌های عرب اختلافات فرقه‌ای عرب - عجمی و ایران شیعی و عرب سنی در منطقه را به‌شدت در مقایسه با دشمنی رژیم صهیونیستی و مسئله فلسطین برجسته کرده‌اند. اعراب سازشکار همواره به مذهب، تحت لوای ایدئولوژی وهابیت، به‌عنوان ابزار موازنه‌دهنده در برابر توسعه اسلام شیعی نه در منطقه بلکه در اغلب مناطق جهان نگریسته‌اند. همین ترس از انقلاب شیعی بود که این اعراب را متحد منطقه‌ای صدام در جنگ علیه ایران و اکنون متحد رژیم صهیونیستی کرده است. اعراب سازشکار سیاست انقلابی شیعی را توسعه اسلام شیعی در جوامع سنی مذهب می‌دانند؛ از این‌رو نگران الگوبرداری جوامع شیعی خلیج فارس از این انقلاب هستند. از نظر این دسته از اعراب، گرچه شیعیان با محوریت ایران خواهان اتحاد مسلمانان هستند، اما معتقدند پادشاهی‌های عرب خلیج فارس مناسب برای این اتحاد نیستند. اسلام سیاسی شیعه به دنبال اصلاح نظم منطقه‌ای غرب محور است و تز صدور انقلاب ایران نیز حاکی از این سیاست بوده است؛ در حالی که وهابیت معتقد است اسلام شیعی یک انحراف و مانع اتحاد مسلمانان است. (Banafsheh Keynoush, 2019)

جریان سازش در داخل کشور خود سعی کرده‌اند سیاست تجزیه اجتماعی - سیاسی را نسبت به گروه‌های مخالف صهیونیست به حداکثر برسانند. هدف این راهبرد تضعیف این جریان‌ها به عنوان ابزار نفوذ خارجی علیه خاندان‌های حاکم بوده است. حاکمان عربی سازشکار با ترویج وهابیت، آن را به ایدئولوژی سیاسی حاکمیت در داخل تبدیل کرده‌اند. حملات پراکنده به مناطق شیعی نشین، سرکوب رهبران آنها، از جمله اعدام شیخ نمر و تضعیف موقعیت اقتصادی شیعیان عربستان، حملات علیه گروه‌های شیعی در بحرین و سرکوب جریان‌های مخالف صهیونیست در برخی کشورهای عربی در این راستا بوده است. در تداوم این دیدگاه، اعراب سازشکار اقدام به

مشروعیت‌زایی برای صهیونیست‌ها در داخل جوامع خود کرده‌اند. برای نمونه، شیخ عبدالعزیز الشیخ، مفتی بزرگ عربستان و رئیس شورای کبارالعلماء، در فتوایی خواهان منع مبارزه با یهودیان و منع کشتن آنها شد و در عین حال گروه‌های مقاومت فلسطینی به ویژه حماس را «تروریست» خطاب کرد. (alwahabiyah.com) وی حتی کمک به حزب‌الله برای نجات فلسطین را ناقض اسلام معرفی کرده بود. صالح اللحیدان، مفتی دیگر سعودی، هرگونه تظاهرات ضد رژیم صهیونیستی را حرام شرعی معرفی کرده بود. (Globalsecurity, 2017)

این مشروعیت‌زایی به‌حدی است که مایک ایوانز، بنیان‌گذار مرکز میراث صهیونیسم در آمریکا، اعلام کرد محمد بن سلمان و محمد بن زاید در مقایسه با بسیاری از یهودیان، حمایت بیشتری از اسرائیل داشته‌اند. ولیعهد سعودی در سال ۲۰۱۸ در مصاحبه با نشریه آمریکایی آتلانتیک اعلام کرد از «حق» صهیونیست‌ها و فلسطینیان برای زندگی در کشورهايشان دفاع می‌کند و حکومت ایران مسئول بی‌ثباتی و افراط‌گرایی در منطقه است. (Kristian Coates, 2018) در واقع این موارد جنبه ایجابی عدم واکنش در برابر عادی‌سازی است؛ به‌ویژه اینکه اگر اعراب سازشکار در برابر جریان منطقه‌ای مخالف صهیونیسم ایستادگی نکنند، ممکن است در تحولات آتی منطقه به حاشیه رانده شوند.

#### الف. عوامل سیاسی

ساختار سیاسی جوامع عربی مهم‌ترین عنصر داخلی اثرگذار برای واکنش منفعلانه در برابر عادی‌سازی است. تحمیل سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن در این جوامع هم توسط طبقه حاکم و هم بازیگران خارجی برای حفظ دیکتاتورها به سهولت اجرا می‌شود. این روند پس از تحولات عربی ۲۰۱۱ به‌شدت افزایش یافته است. لیبی، بحرین، عربستان، یمن، سودان و مصر در این زمینه برجسته هستند. از سوی دیگر جوامع عربی در این برهه گرایش‌های اقتدارگرایانه بیشتری داشته‌اند. یک دهه اخیر اوج برخورد با جریان‌های مخالف در این جوامع بوده است. رژیم‌های پادشاهی و ریاست‌جمهوری‌های اقتدارگرا یا اجازه بروز گروه‌های جامعه مدنی مستقل از حاکمیت را نداده‌اند یا اگر چنین گروه‌هایی شکل گرفته‌اند، اغلب مواضع دولت را به جامعه تزریق کرده‌اند نه اینکه بخواهند منافع و مواضع توده را به دولت انتقال دهند. (Marc Lynch, 2016) مصر پس از کودتای سیسی، بحرین پس از انقلاب ۱۴ مارس و عربستان به‌شدت با جریان‌های مردمی مخالف برخورد کرده‌اند.

در واقع این کشورها درگیر یک جنگ همیشگی بین طبقه حاکم و افکار عمومی خود بوده‌اند و حفظ چنین ساختاری نیاز به حمایت خارجی دارد. با شروع گذار به مردم‌سالاری در منطقه از سال

۲۰۱۱، صهیونیست‌ها بهترین حامی چنین ساختارهایی بوده‌اند. ساختارهای سیاسی عرب سازشکار، بحران فرقه‌گرایی را به سه شکل در منطقه دنبال کرده‌اند: اول اینکه فرقه‌گرایی به صورت درون‌کشوری است. کردها در عراق در برابر حکومت مرکزی، و اهل تسنن در برابر دولت شیعی از این دست هستند. شکل دوم فرقه‌گرایی مورد حمایت دیکتاتورهای سازشکار به صورت میان‌کشوری مطرح است که اغلب در قالب تقابل شیعی- سنی مطرح می‌شود. رقابت عربستان و ایران، کردها در چهار کشور ایران، سوریه، ترکیه و عراق، و شیعیان و اهل تسنن در بحرین نمونه‌هایی از این شکل هستند. نوع سوم این بحران به شکل بین‌گروهی در داخل این کشورها قابل بررسی است. قرار دادن اهل تسنن در برابر اهل تشیع شایع‌ترین نوع فرقه‌گرایی در کشورهای عرب سازشکار است. در هر سه نوع این بحران ردپای بازیگران فرامنطقه‌ای، از جمله ایالات متحده، و بازیگران منطقه‌ای به‌ویژه رژیم صهیونیستی وجود دارد. در نتیجه گروه‌های مخالف، حامیان ایران و مخالفان رژیم صهیونیستی ترسیم شده‌اند.

جنبه مهم این سیاست در داخل، حمایت صهیونیست‌ها از دیکتاتورها در برابر دشمنان خارجی است. جنگ یمن نمونه بارز آن است. جکی هوگی، روزنامه‌نگار اسرائیلی، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا واکنش طبیعی ما به‌عنوان اسرائیلی نسبت به انصارالله، حتی وقتی چیزی درباره آنها نمی‌دانیم، باید دشمنی باشد؟ انصارالله یک جریان شیعه هستند؛ از این رو به عنوان شعبه‌ای از ایران تلقی می‌شوند. اگر ایران دشمن ماست، می‌توانیم فرض کنیم هر گروهی که تحت حمایت دشمن ماست، نیز دشمن ماست. ما اغلب کنار آدم‌های خوب می‌ایستیم و در این مورد، آدم‌های خوب داستان، سعودی‌ها هستند. وی ضمن انتقاد از سیاست رژیم صهیونیستی در فرقه‌گرایانه جلوه دادن بحران یمن و همسویی با آل سعود، معتقد است این همسویی نتیجه‌ای جز گسترش تروریسم ندارد. (Jacky Hugi, 2015) بنابراین طبیعی است دولت‌های عرب پذیرای عادی‌سازی باشند.

آмос یادلین،<sup>۱</sup> ژنرال بازنشسته ارتش رژیم صهیونیستی، در ارتباط با حمایت‌های این رژیم از تروریست‌های داعش معتقد است: برای اسرائیل هم ایران، هم حزب‌الله و هم تروریست‌های داعشی دشمن تلقی می‌شوند، اما اسرائیل باید آنها را در برابر همدیگر قرار دهد تا امنیت خود را تأمین کند. این نظامی اسرائیلی اظهار کرده که برای اسرائیل منطقه‌ای که درگیر تنش‌های فرقه‌ای و تحت محاصره است و در آن دو طرف علیه یکدیگر می‌جنگند تا علیه ما متحد نشوند، ترجیح دارد. در نتیجه تداوم ساختارهای دیکتاتوری مورد حمایت اسرائیل یک ضرورت است. (Rania Khalek, 2015)

مهم‌ترین مؤلفه داخلی و سیاسی جوامع عرب سازشکار، وجود ساختار دولت شکننده در

آنهاست. حاکمیت دولت‌ها کارویژه‌ها یا مسئولیت‌هایی را بر آنها مترتب می‌کند. وظیفه دولت‌ها ارائه کالاهای سیاسی مانند امنیت، سلامت، آموزش، امکانات اقتصادی، نظم قانونی و زیرساخت‌هاست. اگرچه این مؤلفه‌ها در بسیاری از جوامع عربی ثروتمند وجود دارد، اما امکان فعالیت گروه‌ها و احزاب در قدرت سیاسی در این جوامع وجود ندارد. (Edward Newman, 2009) ناتوانی دولت‌های سازشکار از ارائه این کارویژه‌ها، زمینه بروز کشمکش‌های داخلی را فراهم می‌کند. در نتیجه کسب حمایت خارجی یک ضرورت است. از آنجا که کارآمدی مبنای مشروعیت است، زمینه ظهور خرده‌گروه‌ها در برابر دولت در این جوامع فراهم می‌شود؛ زیرا شهروندان این جوامع برای برآوردن مطالبات خود یا به گروه‌های دیگر می‌پیوندند یا خود به تشکیل گروه مبادرت می‌ورزند و علیه دولت خود تنش ایجاد می‌کنند. حال این مطالبات می‌تواند سهم‌خواهی در قدرت سیاسی این جوامع باشد. بنابراین حاکمیت در جوامع سازشکار در گرو رابطه با بازیگر خارجی و حامی است و اکنون صهیونیست‌ها این نقش را ایفا می‌کنند.

معضل سیاسی مؤثر در عدم واکنش به عادی‌سازی به مسئله امنیت داخلی این جوامع برمی‌گردد. توسعه نهادهای امنیتی کارآمد و مشروع برای تداوم سایر بخش‌های این جوامع ضرورتی اساسی است. احساس امنیت مردم در برابر دولت در این جوامع یک مشکل است، چون هرگونه واکنش منفی موجب سرکوب دولتی می‌شود. تحولات ۲۰۱۱ گویای این وضعیت بود؛ به‌ویژه اینکه این دولت‌ها در چنین شرایطی از راهبرد «پشت‌هم‌اندازی» برای حمایت از شرکای خود در برابر تحرکات مردمی استفاده می‌کنند. در نتیجه جوامع مردمی این کشورها با توجه به تجربه تلخ یک دهه گذشته، توان پرداخت هزینه‌ای مجدد برای مسئله سازش را ندارند. عدم توانمندسازی شهروندان برای حل اختلافات خود با دولت نتیجه این وضعیت است. بحث حکومت‌مداری خوب<sup>۱</sup> نیز در عرب‌های سازشکار مطرح می‌شود که خود ویژگی‌هایی از جمله مشارکت سیاسی بالا، تمایل به اجماع، پاسخ‌گو بودن، شفافیت، مؤثر و کارآمد، مسئولیت‌پذیری و پیروی از قانون را دارد که در این کشورها در سطح بسیار پایین است. بنابراین خرید امنیت از خارج در برابر افکار عمومی یک ضرورت است. (Bradley Martin, 2012) در واقع نگاه مردم و حکومت به عادی‌سازی دو پیامد متفاوت دارد: برای مردم، سرکوب حاکمیت و برای دولت، ناامنی و تنش سیاسی؛ در نتیجه راه‌حل در سکوت است.

مسئله سیاسی دیگر در این جوامع، بحران جانشینی است. در یک منطقه جوان، سن رهبران بحرانی است که خود بحران جانشینی را در این جوامع بیشتر می‌کند؛ به‌ویژه اینکه بحران دو دهه

آینده این جوامع، ناتوانی دولت‌ها در ارائه خدمات به این جمعیت جوان است. بنابراین به نظر کوین هوگارد، از بروکینگز، احتمال یک خیزش عربی دیگر در این جوامع زیاد است. در واقع همان مؤلفه‌های بحران‌سازی تحولات ۲۰۱۱ در این جوامع نه تنها برطرف نشده، بلکه چند برابر شده‌اند. در عین حال توان مدیریتی دولت‌های این جوامع برای حل این مؤلفه‌ها ضعیف‌تر شده است. از سوی دیگر دولت‌های غربی از جمله رژیم صهیونیستی تداوم چنین حاکمانی را یک منفعت اساسی برای خود می‌دانند. در نتیجه، افزایش نفوذ رژیم صهیونیستی در ساختارهای سیاسی این جوامع برای حل این بحران در دو دهه آینده قابل پیش‌بینی است. وضعیت کنونی عربستان، اردن و بحرین گویای ریشه‌های این بحران است.

روند جمعیت در این کشورها، از جمله عربستان، امارات، عمان و قطر هنوز به سوی جوانی گرایش دارد؛ در عین حال دولت‌های این جوامع از ایجاد فرصت‌های سیاسی برای این قشر ناتوان هستند. البته این جوانی، یک هدیه جمعیتی است که در ۲۰۴۰ خود را نشان می‌دهد. در نتیجه اقتصاد و سیاست این جوامع باید برای رشد و توسعه بیشترین بهره را از این ظرفیت ببرد. اما آیا با وضعیت کنونی و تجربه حکومت‌مداری ناقص این دولت‌ها، این امر ممکن است؟ ناکامی در استفاده از این هدیه به یک فاجعه تبدیل می‌شود که احتمال شورش‌های داخلی را افزایش می‌دهد. این جمعیت جوان قطعاً مطالبات سیاسی متفاوتی در برابر نهادهای سیاسی اقتدارگرا و ناکارآمد کنونی خواهد داشت. (Natan Sachs, 2021) در نتیجه، ناتوانی از انجام اصلاحات برای این حکومت‌ها بحران‌ساز می‌شود. این وضعیت به یک گسل ژئوپلیتیکی داخلی مؤثر در این دولت‌ها منجر شده است که دولت، حامی خارجی و ملت در برابر هم قرار گرفته‌اند. شاید بتوان این نوع واکنش محافظه‌کارانه و سیاسی در برابر این عادی‌سازی را به آتش زیر خاکستر در این جوامع تعبیر کرد که با شروع تنش‌ها به کاتالیزور تبدیل شود.

عادی‌سازی یک مؤلفه سیاسی بحران‌زا در داخل این جوامع است. دولت در این کشورها توان گذار از این بحران و حالت عارضی را ندارد. در واقع آنچه اهمیت دارد نحوه گذار از این بحران است و به همین علت موضوع نهادهای سیاسی کارآمد اهمیت می‌یابد، اما این جوامع فاقد این نهادها هستند. از این رو دولت بدون نظرسنجی از افکار عمومی خود، یک سیاست تحمیلی را اجرا کرده که مورد پذیرش افکار عمومی نبوده است. آلودگی جو تصمیم‌گیری و اجرایی، منافع صنفی و سلیقه‌های شخصی حکام به محتوای تصمیم در این کشورها رنگ سیاسی می‌بخشد و از اهمیت اجماع در برابر عادی‌سازی می‌کاهد؛ در حالی که تصمیم‌گیری در کشورهای مردم‌سالار یک روند علمی همراه با تجزیه و تحلیل اطلاعات، پیش‌بینی و اجماع است. در این جوامع افراد به دلیل ترس از حاکمان دیکتاتور چنین تصمیمی را پذیرفته‌اند. (Vijay Prashad, 2012) حتی در این جوامع

نسبت به مسئله عادی‌سازی واکنشی منفی درون ساختار سیاسی رخ نداد. دولت دارای سه مکانیزم مشورتی، اجرایی و کنترلی است که در دولت‌های عرب سازشکار هر سه مکانیزم در کنترل نهاد حاکم است. به عبارتی تفکیک قوا نقشی ندارد و با تمرکز شدید مراکز تصمیم‌گیری در برابر عادی‌سازی روبه‌رو هستیم.

معضل سیاسی داخلی اعراب سازشکار، ظرفیت تهدیدآفرینی زیاد دولت در این جوامع هم برای مردم خود و هم برای کشورهای دیگر است. برای رهبران دولت‌های سازشکار، مهم‌ترین نگرانی احیا و تداوم رژیم است؛ بنابراین بیشترین تهدیدها در محیط داخلی، در شکل چالش‌ها علیه اقتدار شکل می‌گیرد. این شکاف بین مردم و دولت سبب انفعال افکار عمومی نسبت به تعریف منافع ملی و تصمیم‌های حاکمیتی، از جمله بحث عادی‌سازی شده است. بنابراین در صورت نپذیرفتن عادی‌سازی از سوی حاکمیت یا ملت و تعارض بین حاکمیت و ملت نسبت به مسائل داخلی و خارجی، این دولت‌ها درگیر مداخله خارجی خواهند شد. تحولات لیبی نمونه بارز این وضعیت است. حتی بحرین با اکثریت شیعه دچار این تعارض شد و نیروهای سپر جزیره برای حفظ حاکمیت در جبهه خود، اقدام به مداخله نظامی کردند. در مراحل بعد، بحرین پیش‌قراول عادی‌سازی در منطقه شد.

از سوی دیگر حاکمیت در این کشورها برای حذف مخالفین دست به اقدامات ضدحقوق بشری می‌زند. برای سرپوش گذاشتن بر این اقدامات، حمایت غربی‌ها و صهیونیست‌ها یک ضرورت اساسی است. چنین دولت‌هایی چالش‌های قانونی نسبت به نظام بین‌الملل نیز مطرح می‌کنند. برخی از این چالش‌ها حقوق بشری هستند و برخی دیگر امنیت نظام بین‌الملل را به چالش می‌کشند. اقدامات حکام سعودی، به‌ویژه در مورد جمال خاشقچی، و حکام لیبی و سودانی علیه مخالفان خود و عدم واکنش قدرت‌های خارجی گواه این مسئله است. صهیونیست‌ها و غربی‌ها از این اقدامات به‌مثابه ابزار فشار بر حاکمان این جوامع برای مطیع‌سازی بهره می‌گیرند. حتی حمایت‌های این دولت‌ها از توسعه فعالیت جریان‌های تکفیری در تحولات ۲۰۱۱ منطقه با هیچ واکنشی از سوی مجامع غربی مواجه نشد. جنایات جنگی عمر البشیر در سودان سبب تحریم دولت این کشور شد؛ اما با تغییر مواضع حکام سودان نسبت به صهیونیست‌ها و غرب، آمریکا حاضر به کاهش تحریم‌ها علیه دیکتاتوری عمر البشیر شد.

مسئله دیگر در سیاست داخلی اعراب سازشکار به موقعیت برخی دولت‌های عرب برمی‌گردد. دولت‌های قدرتمند و ذی‌نفوذ عربی مثل مصر، سودان، لیبی و اردن وارد تعاملاتی با رژیم صهیونیستی شده‌اند. مصر و اردن به توافق‌نامه صلح کامل با این رژیم رسیده‌اند. عربستان سعودی در موضعی محافظه‌کارانه و منافقانه به این رژیم گرایش داشته است. حال برای رژیم‌های ضعیفی





مثل بحرین، عمان، امارات و قطر این سؤال مطرح است که اساساً چه جایگاهی در منازعه اسرائیلی-عربی با این سطح پایین از قدرت در برابر قدرت‌های عربی دیگر دارند؟ عدم عادی‌سازی برای این رژیم‌ها به معنای قرار گرفتن در جبهه‌ای مخالف قدرت‌های عربی سازشکار است. به زعم ساچز در بروکینگز، این کشورها ناخواسته خود را در جبهه اعراب سازشکار ذی‌نفع یافتند که نه سازشکار بلکه جبهه مخالف ایران است. (Saches, 2020) مخالفت با این جبهه با این سطح از قدرت به معنای افزایش تنش‌های داخلی با مداخله سایر قدرت‌ها خواهد بود.

مسئله سیاسی و داخلی دیگر اعراب سازشکار به نفوذ بازیگران عرب ژئواستراتژیک و عنصر ژئوپلیتیک مربوط است. بازیگران عرب ژئواستراتژیک دولت‌هایی هستند که ظرفیت و میل به اعمال قدرت و نفوذ در فراتر از مرزهای خود دارند تا در امور سایر کشورها دخالت کنند. بین کشورهای عربی، عربستان چنین موقعیتی دارد. ریاض از ۲۰۱۱ به بعد با سیاست عملگرایانه خود به‌شدت در عرصه سیاست داخلی سایر کشورهای عرب، از جمله مصر، سودان، امارات، بحرین و تونس اعمال نفوذ کرده است. نقش راهبردی ریاض به دوران جنگ سرد و مبارزه با کمونیسم و انقلاب ایران برمی‌گردد. پس از تحولات ۲۰۱۱ نقش ریاض در مبارزه با ایران و جاه‌طلبی‌های قطر برجسته شد؛ به‌گونه‌ای که اغلب کشورهای عربی پشت ریاض علیه دوحه صف‌آرایی کردند. (Amira Elsayed Hassan Seddik, 2021) بنابراین عادی‌سازی بدون چراغ سبز ریاض و حمایت خاندان سعودی امکان‌پذیر نبوده است. علاوه بر عربستان، امارات و قطر نیز نفوذ سیاسی درخور توجهی در سایر کشورهای عربی دارند.

مؤلفه سیاسی داخلی دیگر برجستگی کدهای ژئوپلیتیکی پس از تحولات ۲۰۱۱ در کشورهای عربی سازشکار است؛ در حالی که قبل از این سال، این کشورها اغلب سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ای داشتند. شیوه‌ای که یک کشور به جهان می‌نگرد، کد ژئوپلیتیکی نام دارد. کد ژئوپلیتیکی پنج مؤلفه را دربرمی‌گیرد: متحدان بالقوه و کنونی چه کسانی هستند؟ دشمنان بالقوه و کنونی چه کسانی هستند؟ چگونه باید متحدان و متحدان محافظه‌کار بالقوه را حفظ کرد؟ چگونه دشمنان و تهدیدهای در حال ظهور را خنثی کرد؟ در نهایت چگونه چهار مؤلفه قبل را در عرصه داخلی و جامعه جهانی توجیه کرد؟ (ibid) به نظر می‌رسد حکام عرب دست‌کم فرآیند توجیه کردن این عادی‌سازی را در داخل با ترسیم ایران‌هراسی و تلقی دوستی با رژیم صهیونیستی را به‌عنوان اصل لایتنیر منافع ملی شروع کرده‌اند. البته این نه یک اتحاد طبیعی بلکه یک ائتلاف مصنوعی و تحمیلی در سیاست داخلی این جوامع است. بنابراین اینکه این اتحاد در بلندمدت تداوم خواهد داشت، جای تردید است.

در عرصه سیاست داخلی جوامع عربی اکنون این گزاره ترویج می‌شود که اگر در گذشته

قدرت‌های عربی برای رژیم صهیونیستی تهدید بودند، اکنون قدرت‌های غیرعربی اعم از ایران یا ترکیه هم برای رژیم صهیونیستی و هم برای اعراب تهدید اصلی هستند. بنابراین چشم‌انداز ژئوپلیتیک منطقه در داخل جوامع در حال بازتعریف است و جای دوست و دشمن هم برای اعراب سازشکار و هم رژیم صهیونیستی تغییر کرده است. برای رژیم صهیونیستی، متحدان غیرعرب اکنون به متحدان عرب تبدیل شده‌اند و برای اعراب دولت صهیونیستی به دوست تبدیل شده است تا گروه‌های ذی‌نفوذ رقیب در سیاست داخلی برخی جوامع عرب سازشکار ذی‌نفع نشوند. منافع ملی این دولت‌ها در این بود که رویارویی صهیونیست‌ها با ایران را مستقیم کنند و نقش بازیگران غیردولتی عربی در قالب محور مقاومت را به حداقل ممکن برسانند. با این سیاست، نقش‌آفرینی گروه‌های حزب‌الله، حماس و سایر بازیگران نوپدید مخالف رژیم صهیونیستی به شدت به حاشیه رانده می‌شود و اعراب سازشکار بیش از گذشته می‌توانند به تقابل با حزب‌الله و حماس بپردازند. ایران نیز به آنها توجه کمتری به سبب تقلیل نقش آنها خواهد داشت. ترکیه هم دیگر حامی صهیونیست‌ها برای توسعه منافع ملی خود نخواهد بود بلکه رقبای متحد عربی در عادی‌سازی دارد.

مسئله ائتلاف‌ها و اتحادهای نظامی - سیاسی چالش سیاسی داخلی دیگری است که عادی‌سازی را توجیه می‌کند. ریاض از سال ۲۰۱۱ سیاست توسعه قدرت منطقه‌ای خود را در قالب ائتلاف‌های عربی دنبال کرده است. اوج این اتحادها، ناتوی عربی است که به‌زعم او، باما، این ناتو در درجه اول علیه دشمنان درون‌کشوری اعراب شکل گرفته است. از سوی دیگر رژیم صهیونیستی مخالف شکل‌گیری یک بلوک نظامی قدرتمندتر از خود در منطقه است. بر اساس دکترین امنیتی بن‌گورین، خصومت اعراب با این رژیم برای دهه‌ها ادامه خواهد یافت. بنابراین گسترش و تعمیق روابط با قدرت‌های بزرگ جهانی، به‌ویژه برای برخورداری از حمایت‌شان در زمان جنگ، مورد تأکید قرار می‌گیرد. از این‌رو رژیم صهیونیستی مایل نیست ناتوی عربی با هدف ایجاد یک بلوک متحد عربی شکل بگیرد. (Eitan Shamir, 2011, 12) از نظر رژیم صهیونیستی، یک ناتوی عربی زمانی مورد پذیرش است که علیه تهدیدهای این رژیم و همسو با این رژیم باشد. دولت‌های عرب هم برای تشکیل این ناتو، عادی‌سازی با رژیم صهیونیستی را پیش گرفته‌اند.

«انتقال قدرت سخت و حمایت قدرت خارجی» بحران سیاسی داخلی در این جوامع است که عادی‌سازی را لازم می‌کند. این مسئله در مصر پس از کودتای سیسی مشهود بود. نمونه دیگر حمایت از روی کار آمدن بن سلمان در عربستان بود. با روی کار آمدن سیسی، نگرانی‌های رژیم صهیونیستی نسبت به تحولات ضداسرائیلی انقلاب مصر برطرف و این دوران به عنوان «تکامل بعد از انقلاب»

نامیده شد. وزیر خارجه سیسی عازم مناطق اشغالی شد و سفیر رژیم صهیونیستی نیز به مصر بازگشت. سیسی در بعد خارجی به دنبال توسعه صلح کمپ دیوید [با برقراری روابط بین] رژیم صهیونیستی با سایر کشورهای عربی برآمد و در عرصه داخلی از طریق آموزش به نسل جوان تلاش کرد وجهه رژیم صهیونیستی را به عنوان یک دوست راهبردی ترسیم کند. (Mohamed Soliman, 2016) حمایت از تداوم حکومت بن سلمان در خاندان سعودی و حمایت از سیاست‌های وی در جنگ علیه یمن نیز مطرح است. نبود ساختارهای دموکراتیک در این جوامع، انتقال قدرت نرم را ناممکن کرده است و از سوی دیگر انتقال قدرت سخت نیز نیازمند یک حامی بزرگ خارجی در برابر مخالفت‌های داخلی است و رژیم صهیونیستی این نقش را بازی می‌کند.

عنصر سیاسی داخلی مؤثر در سازش به این موضوع برمی‌گردد که مسئله سازش با رژیم صهیونیستی بین منافع ملی، منافع گروهی و منافع عربی بلا تکلیف بوده است. هر جا منافع ملی و گروهی ایجاب کرده است به این رژیم نزدیک شده‌اند که نمونه آن مصر و سودان است. منافع ملی‌گرایی عربی که همواره باعث فاصله از رژیم صهیونیستی می‌شده، در دهه‌های اخیر به شدت کم‌رنگ شده است. برای نمونه حزب الامه سودان در سال ۱۹۵۴ در لندن خواهان ضمانت استقلال سودان شد. سرویس جاسوسی انگلیس (MI6) نیز از اعضای حزب خواست چنین تضمینی را از رژیم صهیونیستی بخواهند و در نتیجه آنها در لندن با مقامات سفارت رژیم صهیونیستی ملاقات کردند. هدف از این ارتباط فشار بر مصر برای کاهش نفوذ در سودان بود. در سال‌های اولیه استقلال، مصر دشمن مشترک سودان و رژیم صهیونیستی بود و همین مسئله زمینه نزدیکی بین این دو را فراهم کرد و رژیم صهیونیستی اقدام به کمک‌های اقتصادی و سیاسی به حزب الامه کرد. حتی آنها به این توافق رسیدند که در برابر جمال عبدالناصر از گروه‌های پرنفوذ عربی حمایت کنند. با حمله رژیم صهیونیستی به مصر، روابط حزب الامه با این رژیم مستحکم‌تر شد، در حالی که سایر احزاب سودان مخالف این روند بودند. (Mahmoud Muhareb, 2011)

بنابراین حاکمان سازش‌کار عربی سیاست عادی‌سازی در برابر «حل مسئله» متمرکز بر چالش‌های داخلی را پیش گرفته‌اند که یک مفروض غربی است. نظریه‌های غربی درباره حل منازعات عمدتاً مبتنی بر فرآیندهای متوالی دوگانه است که واقعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی درگیری عرب و رژیم صهیونیستی را کاملاً در نظر نمی‌گیرد و فقط به ساختار سیاسی این جوامع بدون در نظر گرفتن مردم آنها توجه می‌کند. از چشم‌انداز ساختار سیاسی و حکام این جوامع، عادی‌سازی کامل، شرط ضروری برای صلح به منظور حل مسئله فلسطین و حل مسائل داخلی خود جوامع عربی است. با این راهبرد، در واقع عادی‌سازی به معنای عادی‌سازی خود جوامع عربی

در جهانی دموکراتیک است. (Gadi Hitman, ۲۰۱۸)

در واقع پذیرش عادی‌سازی حاکی از تغییر گفتمان در سیاست خارجی جوامع عربی است. گفتمان واقع‌گرایی امروز در دستور سیاست داخلی و خارجی دولتمردان عرب در ارتباط با رژیم صهیونیستی قرار دارد. بنابراین نگاه ایدئولوژیک و آرمان‌گرایانه به مسئله فلسطین به شدت تعدیل شده است. واقع‌گرایی چهره نفاق‌گونه سیاست‌مداران جهان عرب را که از آرمان فلسطین اغلب بهره‌برداری سیاسی می‌کردند، آشکار کرد. اکنون که جامعه اسلامی از هم‌گسیخته و متشنجی وجود دارد که در آن رقابتی نیست، باید مواضع اصلی از جمله حمایت پنهانی از صهیونیسم آشکار شود. در حال حاضر این دوگانگی سیاست‌گذاری سران عرب از بین رفته است. به نظر می‌رسد حمایت از آرمان فلسطین صرفاً راهکاری برای کنترل احساسات افکار عمومی در برابر رژیم صهیونیستی بوده است.

عامل سیاسی در ارتباط با عادی‌سازی، اغلب بر وضعیت ساختار سیاسی در جوامع عرب متمرکز است. در این ساختار مردم نقش مؤثری در فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاسی ندارند. سیاست خارجی اعراب سازشکار از سال ۲۰۱۱ بر رقابت جدی با ایران متمرکز شده است و دوستی راهبردی با دشمن اول منطقه‌ای ایران، رژیم صهیونیستی، جزئی از منافع ملی این کشورها شده است. از سوی دیگر در دوران جدید، اقتدارگرایی حکام عرب در داخل به اوج خود رسیده، به گونه‌ای که با حذف مخالفان، عرصه برای هرگونه تظاهرات و مخالفتی از بین رفته است. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت مانند سه دهه پیش، پس از موافقت‌نامه‌های عادی‌سازی عربی - اسرائیلی، شاهد تظاهرات در جوامع عربی و مخالفت گروه‌های مدنی و سیاسی باشیم. همچنین ممکن است افکار عمومی عربی چند دهه زیر بمباران تبلیغاتی ترسیم دوستی با رژیم صهیونیستی و دشمنی با ایران قرار گرفته باشد که نتیجه آن در بهترین حالت، بی‌توجهی به عادی‌سازی است.

#### ب. عوامل اقتصادی

عادی‌سازی روابط اعراب با رژیم صهیونیستی سه مقطع ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی را طی کرده است. در مرحله اول، اعراب با توجه به ملی‌گرایی عربی و تلقی فلسطین به عنوان سرزمینی عربی، به مبارزه با صهیونیست‌ها پرداختند. در مرحله بعد، با توجه به شکست در جنگ علیه صهیونیست‌ها، رویکرد محافظه‌کارانه و سیاسی را پیشه کردند و ضمن عدم پذیرش این رژیم، مخفیانه روابط سیاسی محدودی با این رژیم برقرار کردند تا آرمان فلسطین لطمه نخورد. در مرحله آخر، رویکرد اقتصادی، مؤلفه عادی‌سازی شده است که این بخش به آن می‌پردازد.

مؤلفه اقتصادی در عادی‌سازی روابط اعراب با رژیم صهیونیستی ابعاد امنیتی دارد: نخست اینکه اغلب کشورهای عربی احیای اقتصادی خود را مدیون حمایت‌های ایالات متحده در منطقه و سرمایه‌گذاری‌های متقابل در این کشور هستند. حجم عظیمی از پترودلارهای اعراب در ایالات

متحدہ سرمایہ‌گذاری شدہ است. ہفتاد درصد بازار تسلیحات اعراب را ایالات متحدہ تأمین می‌کند. با این حجم از دادوستد اقتصادی، در صورتی کہ اعراب با رژیم صہیونیستی وارد تنش شوند، ممکن است بہ امنیت اعراب ضربہ شدیدی وارد شود. این مسئلہ در اعراب جنوب خلیج فارس برجستہ تر است. براساس گزارش اوایل ۲۰۱۸ خزانہ داری آمریکا، عربستان با ۱۴۷/۴ میلیارد دلار در رتبہ نخست کشورہای عربی سرمایہ‌گذاری‌کنندہ در آمریکا قرار دارد. امارات با ۵۷/۷ میلیارد دلار در رتبہ دوم و کویت با ۳۶/۸ میلیارد دلار در رتبہ سوم کشورہای عربی سرمایہ‌گذار در این کشور قرار دارند. عمان با ۱۱/۷۰ میلیارد دلار، بحرین با ۵۴۶ میلیون دلار و قطر با ۳۰۱ میلیارد دلار در رتبہ‌های بعدی کشورہای عربی سرمایہ‌گذاری‌کنندہ در آمریکا هستند. بنابراین سایہ اقتصادی روابط اعراب و آمریکا بر مسئلہ عادی‌سازی و اجبار آمریکا بہ این امر، بدیہی است. (Jane Kinninmont, 2018)

دلیل اقتصادی دیگر در عدم واکنش، بہ نفوذ اقتصادی عربستان در اغلب کشورہای عربی بہ‌ویژہ در قالب کمک‌های اقتصادی و سرمایہ‌گذاری مربوط است. در مجموعہ اعراب خلیج فارس، بحرین از نظر اقتصادی بہ شدت بہ ریاض وابستہ است و در نتیجہ ناچار بہ پیروی از سیاست‌های مطلوب ریاض است. حداقل این کمک‌ها دولت‌های عرب را وادار بہ سکوت کردہ است. سودان یک نمونہ آن است. دولت عمر البشیر در اواخر حکومت خود با کمک‌های اقتصادی ریاض و قول آمریکا بہ کاهش تحریم‌های اقتصادی، بہ عادی‌سازی روابط با رژیم صہیونیستی گرایش پیدا کرد. ریاض بیش از ۱۱۸ میلیارد دلار سرمایہ‌گذاری بلندمدت در تونس را پیش‌بینی کردہ است کہ می‌تواند بحران بیکاری در این کشور را رفع کند. کمک‌های اقتصادی بہ جیبوتی، دولت سیمی در مصر و حتی پروژہ نفوذ اقتصادی ریاض در عراق کہ از ۲۰۱۸ باجدیت دنبال می‌شود و حضور مهاجران کارگر بسیاری از کشورہای عربی و اسلامی در ریاض، از جملہ پاکستان، سبب شدہ است دولت‌های مسلمان و عرب در مقایسہ با گذشتہ، واکنش مناسبی بہ مسئلہ عادی‌سازی نداشتم باشند. کمک‌های اقتصادی حتی نیجرہ را کہ کشوری دارای جمعیت بزرگی از مسلمانان است، در برمی‌گیرد. در سال ۲۰۱۸ کہ زمزمہ‌های افزایش اعتراضات در اردن بود، ریاض با ہمراہی امارات و کویت، ۲/۵ میلیارد دلار کمک اقتصادی در اختیار آن کشور قرار داد. (arabcenterdc.org, 2020) ریاض از اہم اقتصاد برای همسو کردن اعراب در برابر عادی‌سازی روابط با رژیم صہیونیستی بیشترین بہرہ را بردہ است. تلاش برای فشارہای اقتصادی بر لبنان و تطمیع دولت بیروت برای دریافت کمک اقتصادی در برابر فشار بر حزب اللہ و تلاش برای نفوذ اقتصادی در بازسازی سوریه برای اعمال نفوذ بر عرصہ سیاسی دمشق، نمونہ‌هایی از این موارد هستند.

سناریوی برقراری اتحاد راهبردی با عربستان به عنوان کشوری صاحب نفوذ در کشورهای عربی برای وادار کردن آنها به پذیرش دوستی رژیم صهیونیستی از سال ۲۰۱۱ بیشتر برجسته شده است. در این چارچوب با توجه به نفوذ آیدنولوژیک و مالی سعودی‌ها و کمک‌های مالی به تونس (۸۳۰ میلیون دلار)، مصر (کمک ۶ میلیارد دلاری سعودی - آمریکایی) و به ویژه سودان (کمک ۲۰۲ میلیارد دلاری)، رژیم صهیونیستی می‌تواند از این ظرفیت برای عادی‌سازی روابط بهره بگیرد. (Relief web Report, 2018) در چارچوب این پروژه، اعراب با حمایت و در واقع با فشار سعودی‌ها نسبت به مسئله فلسطین، با رژیم صهیونیستی صلح خواهند کرد و مثلث مقاومت، عرب‌های محافظه‌کار و صهیونیست به خط مقاومت و سعودی - صهیونیستی تبدیل خواهد شد. (Jane Kinninmont, 2018) در این سناریو، منطقه‌گرایی بر اساس ارزش‌های مشترک اقتصادی و نه منطقه‌گرایی به سبب قرابت جغرافیایی بین اعراب و رژیم صهیونیستی ظهور خواهد کرد. نمونه آن توسعه روابط رژیم صهیونیستی با کشورهای عرب شمال آفریقا و غرب آسیاست.

اما آخرین دلیل به موضوع معامله قرن ترامپ و کوشش برمی‌گردد. جنبه اقتصادی این پروژه برجسته‌تر است. بر اساس این طرح، دولت‌های عربی سرمایه‌دار موظف به تأمین بیش از ۷۰ درصد سرمایه‌گذاری در مناطق اشغالی خواهند شد. از سوی دیگر شرکت‌های نفتی تگزازی در منابع گازی اکتشافی مناطق اشغالی بیش از ۷ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خواهند کرد. بنابراین تأمین امنیت رژیم صهیونیستی برابر تأمین امنیت سرمایه‌گذاری اعراب در مناطق اشغالی خواهد بود. این مسئله اعراب را نسبت به عادی‌سازی به شدت محافظه‌کار خواهد کرد. فقط در حوزه انرژی، انتقال خطوط لوله از شمال آفریقا به اروپا سبب خواهد شد فشارهای اقتصادی برای عادی‌سازی اعراب این منطقه با این رژیم در آینده افزایش یابد. (Aljazeera, 2020)

مسئله اقتصادی در ۲۰۲۰ به صورت دوجانبه نیز برجسته شده است. در گفت‌وگوی ۲۰۲۱ نتانیاها و محمد بن زاید، ولیعهد ابوظبی، مقرر شد امارات صندوقی به ارزش ۱۰ میلیارد دلار برای سرمایه‌گذاری در بخش‌های راهبردی در فلسطین اشغالی تأسیس کند که شامل انرژی، آب‌رسانی، فضا، بهداشت و تکنولوژی کشاورزی می‌شود. تأسیس این صندوق در راستای توافق سازش امارات و این رژیم و با هدف تقویت روابط اقتصادی بین دو طرف در منطقه و ایجاد فرصت‌های همکاری مشترک صورت گرفته است. (Mohammed al-Ragawi, 2021)

عامل اقتصاد داخلی بسیاری از کشورهای عربی حاکی از آن است که می‌توان بدون توجه به فلسطین و ایران، ارزش‌های مشترکی با رژیم صهیونیستی پیدا کرد که فراتر از اقتصاد باشد و اقتصاد تنها آغاز این فرآیند است. به عبارتی روابط بین امارات و عربستان و رژیم صهیونیستی اکنون از عادی شدن فراتر رفته و به یک اتحادیه ارائه خدمات متقابل اقتصادی، نه فقط برای مقابله با ایران،

تبدیل شده است. این کشورها می‌دانند که رژیم صهیونیستی به‌خاطر آنها با ایران مقابله نخواهد کرد، اما آنها در تأثیرگذاری در سیاست‌های ایالات متحده در منطقه هماهنگ هستند و همکاری می‌کنند: کنار گذاشتن توافق هسته‌ای با ایران، حمایت از کودتای نظامی در مصر، دفاع از محمد بن سلمان پس از ترور خاشقچی و همچنین اشتراک در ترس از مطالبه دموکراسی در منطقه عرب همه ناشی از این همگرایی اقتصادی خواهد بود. (Times of Israel, 2019) در آگوست ۲۰۱۹ وزیر امور خارجه وقت رژیم صهیونیستی، اسرائیل کاتز، اظهار داشت که اسرائیل بخشی از یک ائتلاف بین‌المللی برای محافظت از کشتی‌های باری است که از تنگه هرمز عبور می‌کنند. این ائتلاف که ایالات متحده آن را تأسیس کرده شامل عربستان سعودی، امارات، بحرین، انگلیس، استرالیا و آلبانی است و هدفش افزایش امنیت و ایمنی کشتی‌های تجاری است که از راهروهای دریایی عبور می‌کنند. ولیعهد سعودی در آوریل ۲۰۱۸ در گفت‌وگو با مجله تایم درباره سازگاری منافع عربستان با رژیم صهیونیستی گفت: «ما یک دشمن مشترک داریم و به نظر می‌رسد زمینه‌های بالقوه زیادی برای همکاری اقتصادی وجود داشته باشد.» (Karl Vick, 2018)

از ظاهر امر برمی‌آید سودان به‌علت شرایط وخیم اقتصادی، بیش از سایر کشورهای عرب، متأثر از عامل اقتصاد داخلی، پذیرای عادی‌سازی باشد. لغو تحریم‌های ایالات متحده از محدودیت‌ها می‌کاهد، به ثبات ارز سودان کمک می‌کند و راهی برای بخشش احتمالی بدهی‌هاست و بسته‌های پشتیبانی چندجانبه را فراهم می‌کند. اگرچه فضای شکننده سیاسی به‌طور بالقوه مانع پیشرفت چنین برنامه‌هایی خواهد شد. اما عادی‌سازی این فرصت را به شرکت‌های عرب خلیج فارس و همچنین صندوق‌های سرمایه‌گذاری دولتی می‌دهد تا فرصت‌هایی را در فلسطین اشغالی و بازارهایی که رژیم صهیونیستی به آنها نزدیک است جست‌وجو کنند؛ به‌ویژه اینکه وابستگی اقتصادی بیش از حد به آمریکا و اروپا، آسیب‌پذیری اعراب را زیاد می‌کند. بنابراین رهیافت اقتصاد داخلی در جوامع عربی به وابستگی متقابل اقتصادی با رژیم صهیونیستی به‌جای وابستگی یک‌طرفه به آمریکا گرایش پیدا کرده است. ایالات متحده، رژیم صهیونیستی و امارات متحده عربی یک صندوق توسعه منطقه‌ای سه‌جانبه با مبلغ ۳ میلیارد دلار برای ایجاد همکاری اقتصادی و رفاه در خاورمیانه و آفریقای شمالی ایجاد کرده‌اند. (Keren Uziyel, 2020)

رویکرد اقتصادی در مسئله عادی‌سازی مبتنی بر سوددهی و کاهش هزینه‌ها در روابط است؛ در نتیجه حساسیت‌ها در این حوزه کمتر و ملموس‌تر است. بنابراین جوامع عربی با این ابزار توان مجاب کردن مردمان خود برای سکوت در برابر عادی‌سازی را بهتر خواهند داشت. از سوی دیگر امنیت این جوامع در حوزه اقتصادی به‌شدت با محیط بیرونی تحت سلطه آمریکا گره خورده است؛ در نتیجه پذیرش راهبرد عادی‌سازی با ابزار اقتصادی یک انتخاب اجباری برای این جوامع است. مسائل

اقتصاد داخلی این جوامع اگر زمینه توسعه نفوذ رژیم صهیونیستی را در این جوامع فراهم کند، قدرت نرم این رژیم و مشروعیت آن را در این جوامع برجسته می‌کند و در عین حال از پیامدهای جهانی آن شناخته شدن موقعیت رژیم صهیونیستی است. (Thembisa Fakude, 2020) همچنین یکی از عوامل شروع تحولات عربی، وضعیت اقتصادی بی‌ثبات بود. این تردید وجود دارد که آیا عادی‌سازی می‌تواند در آینده بر رشد اقتصادی این جوامع تأثیر داشته باشد؟ ناگفته نماند روابط اقتصادی با آمریکا و نبود تحریم‌های این کشور، به‌ویژه در مصر و تونس، نتوانست مانع خیزش‌های عربی شود. با این حال وضعیت اقتصاد داخلی و کمک‌های اقتصادی صهیونیست‌ها شاید برای رژیم کودتای پس از عمر البشیر در سودان و مرسی در مصر، در کوتاه‌مدت تأثیرگذار باشد. اینکه آیا عادی‌سازی با رژیم صهیونیستی متأثر از وضعیت اقتصاد داخلی اعراب، صلح را در غرب آسیا به ارمغان می‌آورد یا فقط ماه غسل موقت است، هنوز مشخص نیست.

### ج. عوامل جامعه‌شناختی و فرهنگی

این عامل به سبب تمرکز بر افکار عمومی و جامعه، شاید مهم‌ترین مؤلفه تغییر در عدم واکنش به عادی‌سازی است که بخشی از آن ریشه در تاریخ دارد. موافقت‌نامه کمپ دیوید نشان از ترجیح منافع ملی اعراب بر آرمان فلسطین دارد؛ زیرا سادات برای بازپس‌گیری صحرای سینا وارد مذاکره با صهیونیست‌ها شد. این مذاکره از شکل‌گیری یک زمینه اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی در عادی‌سازی روابط بین اعراب و رژیم صهیونیستی در آینده حکایت داشت. نخستین و شاید مهم‌ترین دلیل عادی‌سازی به تجربه تاریخی روابط اعراب با رژیم صهیونیستی برمی‌گردد. تجربه ناکامی‌ها در جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به اعراب نشان داد یا باید به‌خاطر این رژیم خود را با قدرت‌های خارجی برتر درگیر کنند و شکست را بپذیرند که نتیجه این روند ممکن است به تغییر حکومت‌ها در جوامع عرب و آشفتگی جامعه بینجامد؛ به‌ویژه که حاکمان عرب متوجه شدند به‌علت ساختارهای دیکتاتوری، با بدنه جامعه خود در تنش هستند و برای بقا به یک حامی خارجی نیاز دارند. در نتیجه، این ذهنیت شکل گرفت که نمی‌توانند با رژیم صهیونیستی در تضاد باشند و در عین حال به بقای خود فکر کنند. با این حال ذهنیت اجتماعی و روانی مردم این جوامع عکس حاکمان‌شان بوده است؛ از این رو، هر نوع تنش با حاکمان سبب حمایت فزاینده صهیونیست‌ها از حکومت‌های خودکامه خواهد شد. این ذهنیت روانی جنبه خودتقویت‌کنندگی هم دارد. با توسعه و تعمیق روابط غرب با رژیم صهیونیستی، این ذهنیت اجتماعی و روانی بیش از گذشته در اعراب نهادینه شده است. بنابراین فکر تنش با صهیونیست‌ها موضوعی بعید در دوره کنونی شده است و نتیجه طبیعی این وضعیت گرایش به عادی‌سازی و تعمیق روابط است.



دلیل جامعه‌شناختی دیگر، ریشه تاریخی طولانی‌تری دارد و به نظریه‌های سیاسی جوامع سنی برمی‌گردد. نظریات سیاسی جوامع سنی به‌ندرت بر محور قیام و مبارزه با ظالم شکل گرفته و اغلب حول پذیرش حاکم جور بوده است. این وضعیت حتی درون جوامع عربی حاکم است و به طریق اولی نسبت به محیط بیرونی اعمال می‌شود. نظریات پذیرش خلافت با شمشیر و عدم مبارزه با حاکم جور یک تفکر محافظه‌کارانه در روان‌شناسی سیاسی و محیط اجتماعی جوامع عربی ایجاد کرده که امروزه روابط خارجی این جوامع با محیط پیرامونی را شکل داده است. از این رو اکنون یک رقابت سخت بین حاکمان عرب برای عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی شکل گرفته است. مدل این روابط با آمریکا گویای آن است. بنابراین هر قدرت برتری که در این معادله قرار داده شود، نتیجه واحد به‌دست می‌آید و آن پذیرش و گرایش به عادی‌سازی است.

اکنون این معادله جامعه‌شناختی و روان‌شناسی، با تعریف تهدیدهای بیرونی مشترک، جنبه اشتراکی با رژیم صهیونیستی پیدا کرده است. پس از بهار عربی ۲۰۱۱، رژیم صهیونیستی سعی کرد با ایجاد اتحاد راهبردی با اعراب در قالب برجسته‌سازی تهدید ایران و تروریسم، عادی‌سازی روابط خود با اعراب را با حمایت عربستان به اوج برساند. بخشی از این عادی‌سازی نیز متأثر از تغییر نسل هم در حاکمان و هم در جامعه عربی است.

در کنار این تغییر نسل، مسئله تأکید بر اشتراکات اجتماعی نیز برجسته شده است. ترامپ موافقت‌نامه امارات با اسرائیل را «ابراهیم» نامید تا این وجه تاریخی احیا شود که ابراهیم پدر مسلمانان و یهودیان است و این یک حقیقت مشترک بین این دو دین است. احیای این وجه تاریخی رسمیت دادن به رژیم صهیونیستی است. بنابراین ما با تغییر یک اسطوره کهن مواجه هستیم و ابراهیم نمادی وحدت‌بخش می‌شود که گفتمان واقع‌گرایی را در برابر آرمان‌گرایی تقویت می‌کند. این سیاست کاهش تنش در عرصه سیاست با مسئله تسامح دینی در عرصه اجتماع جوامع عربی همسو شده است. ایجاد ارتباط با رژیم صهیونیستی موجب کاهش تنش‌ها در منطقه می‌شود و یک همگرایی دینی را محقق می‌کند. در امارات هم‌زمان با سفر پاپ، معاهده اخوت امضا و پیوند دینی و وحدت ادیان تحکیم می‌شود. سفر پاپ به عراق نیز برای تحکیم این سیاست بود. وزیر خارجه امارات، عبدالله بن زائد، نیز در همین راستا در مصاحبه با وال استریت ژورنال اعلام کرد عادی‌سازی نشان می‌دهد که ملت‌ها از نزاع خسته شده‌اند.

در واقع افول حس ملی‌گرایی عربی در برابر صهیونیسم در جامعه عربی مشهود است. در دوران رژیم پهلوی در ایران، جوامع عربی همواره با تعلق خاطر به آرمان عربی و فلسطین، پرچم‌دار مبارزه با این رژیم بودند. در آن دوره، ملی‌گرایی به‌مثابه یک هویت قومی مطرح بود که شامل فلسطین می‌شد. اکنون این نوع هویت در جامعه عربی به‌علت سیاست‌های حاکم عربی و تحولات



اجتماعی از جمله تغییر نسل، افول کرده و ملی‌گرایی مساوی مرزهای جغرافیایی یا کشور شده است. فلسطینی‌ها بزرگ‌ترین بازنده این تغییر اجتماعی هستند و برخی احساس می‌کنند برادران عرب خود به آنها خیانت کرده‌اند. فلسطینیان باید با انزوای فزاینده خود، در محیط جامعه‌شناختی جوامع عربی سازگار شوند. تشکیلات خودکار و ناکارآمد فلسطین طی سال‌های گذشته شاهد از بین رفتن حقانیت خود حتی در جامعه فلسطینی بوده است. مشخص نیست که آیا آنها حتی در موقعیتی هستند که به نمایندگی از مردم خود به‌طور مؤثر چانه‌بزنند. این وضعیت به‌طریق اولی در دوران جوامع عربی دیگر هم ایجاد شده است.

از سوی دیگر شکاف بین نخبگان، حکومت و مردم در جوامع عربی پس از ناکامی در بهار عربی ۲۰۱۱ بیش از گذشته نمود پیدا کرده است. این انقلاب به‌علت وابستگی دولت‌ها و عدم آگاهی و رشد ملت‌ها و استبدادی که در منطقه وجود دارد، ناموفق بود و مردم تقریباً تابع تصمیم حکومت‌هایشان شدند. از آنجا که در این منطقه جهان اهل سنت دست بالا را دارد، اصول و مبنای مبارزه با رژیم صهیونیستی و استکبار بین آنها خیلی معنا پیدا نمی‌کند. به‌عبارتی در جهان اهل سنت، مفهوم دوست و دشمن خیلی واضح نیست. در واقع فرصتی برای ابراز مخالفت برای مردم در کشورهای استبدادی حوزه شمال آفریقا و غرب آسیا و خلیج فارس وجود ندارد. نخبگان جامعه چون از طرف مردم حمایت نمی‌شوند، مرحله سکوت را پیش گرفته‌اند.

مسئله جامعه‌شناختی دیگر تمرکز بر شکاف‌های قومی-مذهبی، به‌ویژه بحث شیعه و سنی و تخریب مواضع نخبگان شیعه بوده است. تلاش برای تخریب مواضع انقلاب اسلامی، حزب‌الله و برجسته‌سازی دشمنی آنها با اهل سنت در این زمینه کارساز شد. حتی این‌عادی‌سازی ممکن است در جامعه عراق به‌واسطه ساختار جامعه‌شناختی شکل بگیرد. اسرائیل تنها حامی کردهای عراق در دوران استقلال‌خواهی در سال ۲۰۱۷ بود. تحریکات این رژیم برای استقلال کردها سبب شده بود که پس از مرگ «پرز»، دو روز مراسم یابود وی در شهر دهوک کردستان عراق برگزار شود. بارزانی بارها از اسرائیل خواسته بود که لابی خود در آمریکا را در راستای حمایت از کردستان به‌کار گیرد. (Minasian Sergey, 2017) اهل تسنن عراق نیز ممکن است تحت تأثیر ایران‌هراسی و به تاسی از حاکمان عرب منطقه، عادی‌سازی با اسرائیل را دنبال کنند. عراق در آینده خطرناک است. اگر مجلسی با ترکیب اکثریت شیعیان لائیک و ضدایران و ضدمقاومت شکل بگیرد، احتمال سازش وجود دارد. این سازش پایگاه مردمی هم دارد. علاوه بر سنی و کرد، تعداد شیعیان سازش‌کار هم کم نیست و روی آنها هم خیلی کار شده است. تلاش عربستان برای ایجاد دفاتر فرهنگی در مراکز شیعی عراق و سفر پاپ به شهرهای مورد تقدیس سه دین اسلام، مسیحیت و یهود در این راستاست.

فرآیند عادی سازی دور تند تجزیه ای بین اعراب را شکل داده است. در سطح منطقه ای موجب دودستگی بین اعراب حول فلسطین شده است. در سطح داخلی، با حمایت از برخی هویت ها در کشورهای عرب، به عنوان اهرم فشار علیه این کشورها به کار می رود. ویژگی بارزی که عادی سازی، به ویژه پس از بهار عربی دارد، کم رنگ شدن مسئله فلسطین است. با این حال به نظر می رسد ذهنیت روان شناختی که خود صهیونیست ها در شکل گیری آن نقش داشته اند، نقش مؤثری در عادی سازی ها در چند دهه اخیر داشته است.

### نتیجه گیری

کشورهای عربی، به ویژه کشورهای عربی خلیج فارس، به دلایل مختلف سیاست داخلی و خارجی به سمت عادی سازی روابط با اسرائیل رفته اند تا راه حلی به اصطلاح عادلانه برای مسئله فلسطین به دست آید. این رژیم ها معتقدند که عادی سازی با رژیم صهیونیستی به آنها کمک می کند که از امنیت خود محافظت کنند و در عین حال آنها را به واشنگتن نزدیک می کند. بنابراین جایگاه و موضع افکار عمومی نسبت به فلسطینی ها بی اهمیت است. بیشتر اعراب هنوز از به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی امتناع می کنند. روابط برخی کشورها با رژیم صهیونیستی قبل از ایجاد روابط دیپلماتیک تا مرز اتحاد تقویت شده بود. بنابراین، اصطلاح عادی سازی کوتاه توصیف می شود، اما تمرکز روی مراحل عادی سازی روابط با توجه به حساسیت شدید افکار عمومی عرب نسبت به آنهاست. واضح است که این موضع تحت تأثیر نگرانی ها و مسائل داخلی مردم عرب قرار نگرفته است. رابطه با رژیم صهیونیستی بر اساس محاسبات رژیم ها و نه مردم این جوامع انجام می شود. علاوه بر این، افکار عمومی عرب می فهمد که صلح با رژیم صهیونیستی برای ملت های کشورهای عربی که قبلاً با آن توافق نامه امضا کرده اند، سعادت همراه نداشته و این صلح یکی از موانع اصلاحات در سیستم سیاسی بوده است. مردم عرب مؤلفه فلسطین را به عنوان آخرین بازمانده استعمار، دغدغه همه اعراب می دانند. رژیم های عربی هم موفق به تغییر این وضعیت نمی شوند.

بدترین سناریو را برای کشورهای عربی که مخالف عادی سازی باشند، باید «تجزیه» نامید. در اوایل تشکیل رژیم صهیونیستی بسیاری از کشورهای عربی در حال رقابت با یکدیگر هم در داخل و هم در سطح منطقه بودند. همین مسئله موجب شکست های متعدد آنها در جنگ با رژیم صهیونیستی شد. در گذشته کشورهای عرب برای توسعه نفوذ خود از رژیم صهیونیستی در برابر یکدیگر استفاده می کردند. رژیم صهیونیستی هم از این رقابت ها به نفع خود بهره می برد. استفاده احزاب سودانی از رژیم صهیونیستی و استفاده مغرب از رژیم صهیونیستی در برابر ناسیونالیسم ناصری در مصر از این دست بود. اکنون این سناریو در داخل اجرا می شود. این سناریو در سودان

نتیجه‌ای مطلوب داد و سودان جنوبی مستقل شد. همین ظرفیت در مصر، لیبی، مغرب و الجزایر، در صورت نپیوستن به عادی‌سازی، وجود دارد. این کشورها دارای اقلیت‌های معارض و جدایی طلب با حکومت مرکزی هستند که اغلب آنها با رژیم صهیونیستی ارتباط دارند. راهبرد عدم حل بحران صهیونیست‌ها نیازمند توسعه این بحران‌هاست؛ زیرا این کشورها نیز در ارتباط با بحران سوریه و یمن مواضعی متعارض داشتند.

سناریوی توسعه نگاه مقاومت در افکار عمومی این کشورها و تشدید تقابل با توسعه روابط دولت‌های کشورهای مذکور با رژیم صهیونیستی، بعیدترین سناریو در عادی‌سازی است؛ زیرا تجربه بهار عربی نشان داد که این تحولات اغلب ناشی از مشکلات معیشتی مردم این کشورها بود و آنقدر عمیق نبود که بتواند رژیم‌های مردم‌سالاری را روی کار آورد که نخبگان آن از افکار عمومی جامعه پیروی کنند. اغلب کشورهای عرب همین وضعیت را دارند. در واقع اگر این کشورها خواهان روابط مسالمت‌آمیز با رژیم صهیونیستی نیستند، خواهان آن هم نیستند که هزینه قطع این روابط را با توسعه روابط با کشورهای محور مقاومت بپردازند؛ از این رو رویکرد محافظه‌کارانه‌ای در قبال دو طرف پیش خواهند گرفت.



- Banafsheh Keynoush, «Saudi Arabia and Iran Are Adapting to Perpetual Conflict», 2019, <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/iransource/saudi-arabia-and-iran-are-adapting-to-perpetual-conflict>
- GLOBAL Security, «Council of Senior Ulama», 2017, <https://www.globalsecurity.org/military/world/gulf/sa-ulama.htm>
- Kristian Coates, «Israel and the Arab Gulf States: Drivers and Directions of Change», 2018, <https://www.bakerinstitute.org/files/10861/>
- Marc Lynch, On the New Arab Wars: Uprisings and Anarchy in the Middle East, Public Affairs, 2016.
- Jacky Hugi, «Why did Israel Side with Saudi Arabia on Yemen?», 2015, <http://www.al-monitor.com/pulse/originals/2015/03/israel-yemen-war-support-saudi-arabia-iran-terrorism.htm>
- Rania Khalek, «Why has Israel Embraced al-Qaida's Branch in Syria?», 2015, <https://electronicintifada.net/content/why-has-israel-embraced-al-qaidas-branch-syria/14619>
- Edward Newman, «Failed States and International Order: Constructing a Post-Westphalian World», 2009, <http://www.contemporarysecuritypolicy.org/assets/CSP-30-3-Newman.pdf>.
- Bradley Martin, «Weak and Failing States and National Security», 2012, [http://www.academia.edu/1561945/What\\_are\\_failed\\_states\\_and\\_why\\_do\\_they\\_fail\\_Is\\_seizing\\_political\\_control\\_of\\_failed\\_states\\_a\\_viable\\_remedy\\_for\\_containing\\_threats\\_coming\\_from\\_failed\\_states](http://www.academia.edu/1561945/What_are_failed_states_and_why_do_they_fail_Is_seizing_political_control_of_failed_states_a_viable_remedy_for_containing_threats_coming_from_failed_states).
- Natan Sachs, «Israel in the Middle East the Next Two Decades», Brookings, 2021, <https://www.brookings.edu/research/israel-in-the-middle-east-the-next-two-decades/>
- Vijay Prashad, Arab Spring, Libyan Winter, Oakland, AK Press, 2012.
- Saches, «The Current: What Prompted the UAE and Bahrain's Normalization of Relations with Israel?», 2020, [https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2020/09/20200917\\_TheCurrent\\_Sachs\\_transcript.pdf](https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2020/09/20200917_TheCurrent_Sachs_transcript.pdf)
- Amira Elsayed Hassan Seddik, «Geopolitics of the Arab-Israeli Normalization of Relations», 2021, <https://democraticac.de/?p=72708>
- Eitan Shamir, «Israel's Future Wars: Universal Lessons of a Peculiar Case; Strategic Insights», Vol. 10, 2011, P. 12.
- Mohamed Soliman, «Renewing the Alliance: How Egypt and Israel Saved Their Relationship», 2016, <https://www.foreignaffairs.com/articles/israel/2016-05-10/renewing-alliance>
- Mahmoud Muhareb, "Israeli Interference in Sudan", Arab Center for Research and Policy

Studies, 2011.

- Gadi Hitman, "The Case for Arab-Israeli Normalization during Conflict", 2018, [https://www.researchgate.net/publication/327052507\\_The\\_Case\\_for\\_Arab-Israeli\\_Normalization\\_during\\_Conflict](https://www.researchgate.net/publication/327052507_The_Case_for_Arab-Israeli_Normalization_during_Conflict)
- Jane Kinninmont, "An Arab NATO? That's a Long Way off", 2018, <http://www.middleeasteye.net/columns/arab-nato-thats-long-way-2094509979>
- ACRPS Unit for Political Studies, "How is Arab Normalization with Israel Playing Out?", 2020, [http://arabcenterdc.org/policy\\_analyses/how-is-arab-normalization-with-israel-playing-out/](http://arabcenterdc.org/policy_analyses/how-is-arab-normalization-with-israel-playing-out/)
- Relief web Report, "Saudi Arabia's Aid to the World Reaches Nearly \$33 Billion in 10 years", 2018, <https://reliefweb.int/report/world/saudi-arabia-s-aid-world-reaches-nearly-33-billion-10-years>
- Jane Kinninmont, "An Arab NATO? That's a Long Way off", 2018, <http://www.middleeasteye.net/columns/arab-nato-thats-long-way-2094509979>
- Aljazeera, "Arab Normalisation with Israel in 500 Words", 2020, <https://www.aljazeera.com/news/2020/11/23/the-normalisation-of-ties-between-israel-and-arab-countries>
- Mohammed al-Ragawi, "How US Bribed Arab States to Normalize Ties with Israel", 2021 <https://www.aa.com.tr/en/politics/how-us-bribed-arab-states-to-normalize-ties-with-israel/2108054> "Israel Involved in US-led Naval Mission in Strait of Hormuz — Foreign Minister," Times of Israel, 6/8/2019, accessed on 16/6/2020, at: <https://bit.ly/3d4D643>.
- Karl Vick, "The Saudi Crown Prince Thinks He Can Transform the Middle East, Should We Believe Him?", Time, 5/4/2018, accessed on 16/6/2020, at: <https://bit.ly/2N2PcA5>.
- Keren Uziyel, "The Economic Implications of the Israeli-Arab Normalization Agreements - Interview with EIU", 2020, <https://www.focus-economics.com/blog/posts/the-economic-implications-of-the-israeli-arab-normalization-agreements-interview-with-eiu>
- Thembisa Fakude, "The Impact of the Normalisation of Relations with Israel on the Gulf Cooperation Council", 2020, <https://research.sharqforum.org/2020/10/19/the-impact-of-the-normalisation-of-relations-with-israel-on-the-gulf-cooperation-council/>
- Minasian Sergey, "The Israeli-Kurdish Relations", 2017, [http://www.noravank.Am/upload/pdf/256\\_en.pdf](http://www.noravank.Am/upload/pdf/256_en.pdf)

